



مصفا کاهی

اهل شهرستان قائن، کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه آزاد اسلامی است. وی دبیر زبان و ادبیات فارسی دبیرستان های شاهد و اندیشه آن شهرستان است و در مراکز آموزش عالی نیز تدریس می کند.

کتابخانه ها:

مفاتیح نبویه و سلیمیه خداوند، زبان در کشیدن، پرستش، تامل در سخن، پرورده گوین، رازداری و...

چکیده:

این مقاله برگزیده ای از مقاله ی طولانی جلوه های نهج البلاغه در کتب درسی است که با هدف تاثیر آموزه های دینی بر متون ادب فارسی و نشان دهنده ی چگونگی اقتباس شاعران از احادیث و چگونگی استخدام آیات و احادیث در میان نویسندگان و شاعران تهیه شده است و می تواند در تبیین بهتر دروس پیش دانشگاهی با این پیش زمینه موثر واقع شود.

پیش دانشگاهی

زبان و ادبیات

آینه ی کتاب

در فهرست

نهج البلاغه

اشاره ها و تلمیحات زبان و ادبیات فارسی دوره ی پیش دانشگاهی:

۱- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی

نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پیویم

همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

و قال (ع): ان قوما عبدوا الله رغبة،

فتلك عبادة التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبة،

فتلك عبادة العبيد، و ان قوما عبدوا الله

شكرا، فتلك عبادة الأحرار.

«مردمی خدا را به امید بخشش

پرستیدند، این پرستش بازرگانان است، و

گروهی او را از روی ترس عبادت کردند و

این عبادت بردگان است، و گروهی وی را



برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.

(نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷، ص ۴۰۰، ترجمه‌ی دکتر شهیدی)

الحمد لله الذي لا يفره المنع والجمود ولا يكديه الاعطاء والجود اذ كل معط منتقص سواه...

سپاس خدایی را که نابخشیدن و بخل ورزیدن بر مال او نیفزاید، و دهش و بخشش او را مستمند ننماید. چه هر بخشنده‌ای جز او - چون بخشد - مال خود را کاهش دهد...

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱، ص ۷۴)

۲- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی

نتوان شبه تو گفتن که تو در فهم نیایی

هم در قرآن کریم و هم در نهج البلاغه‌ی شریف موارد متعددی آمده است که اشاره دارد به این که گروه‌های مختلف، لباس آفریده را بر اندام آفریدگار پوشانده‌اند و از روی فساد اندیشه، خداوند را به مخلوق تشبیه کرده‌اند که این از نمونه‌ها و مصداق‌های بارز کفر و شرک است. در این جا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌گردد:

تالله ان كنا لفي ضلال مبين اذ نسويكم برب العالمين وما اضلنا الا المجرمون.

به خدا ما در گمراهی آشکار بودیم، چرا که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌شمردیم و جز گناهکاران کسی ما را گمراه نکرد.

(سوره‌ی مبارکه‌ی شعرا، آیه‌ی شریفه‌ی ۹۷-۹۸)

فاطر السموات والارض، جعل لكم من انفسكم ازواجاً و من الانعام ازواجاً يذروكم فيه، ليس كمثله شيء و هو السميع البصير. پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین که برای شما از نوع خودتان همتایانی آفریده است و

از چارپایان نیز انواعی [قرار داده است] و شما را در آن آفریده است، همانند او چیزی نیست و اوست که شنوای بیناست.

(سوره‌ی مبارکه‌ی شوری، آیه‌ی شریفه‌ی ۱۱)

والشاهد ان من شبهك بتباين اعضاء خلقتك و... لم يعقد غيب ضميره على معرفتك.

و گواهی می‌دهم، آن که تو را به آفریده‌ات همانند کرد با عضوهای جدا از یکدیگر... درون تو را - چنان که باید - نشناخته است.

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱، ص ۷۶)

كذب العادلون بك اذ شبهوك بأصنامهم و نحلوك حلية المخلوقين بأوهامهم.

دروغ گفتند مشرکان که تو را همانند کردند به بتان و گفتند بیکری دارد چون آفریدگان.

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱، ص ۷۶)

والشاهد انك من ساواك بشيء من خلقتك فقد عدل بك و العادل بك كافر بما تنزلت به محكمات آياتك.

و گواهی می‌دهم، آن که تو را به چیزی از آفریده‌هایت برابر نهاد، به تو شرک آورد، و شرک آورنده‌ی به تو کافر است بدانچه آیت‌های محکم تو نازل کرد.

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱، ص ۷۶)

الحمد لله العلي عن شبه المخلوقين، الغالب المقال الواسفين...

سپاس خدای را که برتر است از مانندگی به آفریدگان، و فراتر از گفتار ستایندگان...

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۳، ص ۲۴۵)

هو القادر الذي اذا ازمت الاوهام لتندرک منقطع قدرته و حاول الفكر المبراً من خطرات الوساوس ان يقطع عليه في عميقات غيوب

ملكوته و تولهت القلوب اليه لتجری في كيفية صفاته و غمضت مداخل العقول في حيث لا تبلغه الصفات لتناول علم ذاته ردها و هي تجوب مهائ سدف الغيوب متخلصه اليه سبحانه فرجت اذ جهت معترفة بان لا ينال بجور الاعتساف كنه معرفته و لا تخاطر ببال اولی الرويات خاطره من تقدير جلال عزته.

او توانایی است که اگر وهم ما چون تیر پران شود تا خود را به سرحد قدرت او برساند، و اندیشه‌ی میرا از وسوسه بکوشد تا سمند فکرت به ژرفای غیب ملکوتش براند، و دل‌ها خود را در راه شناخت صفات او سرگشته و شیدا گرداند، و باریک‌اندیشی خرد خواهد تا به صفات او نرسیده ذات وی را داند، دست قدرت بازش گرداند. چه، خواهد پرده‌های تاریک غیب را دردد، و راه به ساخت خدای بی‌عیب برد. آن‌گاه پیشانی خورده باز گردد و به خردی خود اعتراف کند که: «ای مگس عرصه‌ی سیمرخ نه جولانگه توست.» با بیراهه رفتن او را چنان که باید نتوان شناخت و خداوندان اندیشه صورتی از جلال او را در خاطر خویش نتواند پرداخت.

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱، ص ۷۵)

الذي لا يدركه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن، الذي ليس لصفته حد محدود و لا نعت موجود.

خدایی که پای اندیشه‌ی تیزگام در راه شناسایی او لنگ است، و سر فکرت ژرف‌رو به دریای معرفتش بر سنگ، صفت‌های او تعریف ناشدنی است و به وصف درنیامدنی. (نهج البلاغه، خطبه‌ی اول، ص ۲)

لاتقع الاوهام له على صفة و لا تعقد القلوب منه على كيفية.

نه پندارها برای او صفتی داند، و نه

خردها اثبات چگونگی برای او تواند.

(نهج البلاغه، خطبه ی ۸۵، ص ۶۶)

و انک انت الله الذی لم تتناه فی العقول فتکون فی مهبط فکرها مکفیا و لا فی روایات خواطرها فتکون محدوداً مصرفاً.

همانا، تو آن خدایی که در خردها نکتجی تا برای تو چگونگی انگارند، و در وهم ها دریایی تا محدود و مرکبت شمارند.

(نهج البلاغه، خطبه ی ۹۱، ص ۷۶)

۳- همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی

همه نوری و سروری همه جودی و جزایی

آیات متعددی در قرآن کریم آمده است که اشاره دارد به این که تمامی عزّت و جلال از آن خداوند است، که در این جا به ذکر چند نمونه اکتفا می گردد:

من کان یرید العزّة فليله العزّة جميعا اليه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح...

هر کس عزّت می خواهد [بداند که] هر چه عزّت است، نزد خداوند است، سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود...

(سوره ی مبارکه ی فاطر، آیه ی شریفه ی ۱۰)

الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین أیبتغون عندهم العزّة فان العزّة لله جميعا.

کسانی که کافران را به جای مؤمنان دوست خود می گیرند، آیا در نزد آنان عزّت می جویند، در حالی که هر چه عزّت است، نزد خداوند است.

(سوره ی مبارکه ی نساء، آیه ی شریفه ی ۱۳۹)

الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوکب دری...

خداوند نور آسمان ها و زمین است

داستان نورش همچون چراغدانی هست، و چراغ در آبگینه ای هست، که آبگینه گویی ستاره ای درخشان است...

(سوره ی مبارکه ی نور، آیه ی شریفه ی ۳۵)

المحمد لله الذی علا بحوله، و دنا بطوله. مانع کل غنیمة و فضل و کاشف کل عظیمة و ازل. احمده علی عواطف کرمه و سوا بغم نعمه.

سپاس خدایی را که برتر است به قدرت، و نزدیک است از جهت عطا و نعمت، بخشنده ی غنیمت فزون از حاجت، و زداپنده ی هر بلا و نکت. او را سپاس گویم که بخشش های او از روی مهربانی است و نعمت های او فراگیر و همگانی.

(نهج البلاغه، خطبه ی ۸۳، صفحه ی ۶۰)

۴- همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو ببوشی

همه بیشی تو بکاهی همه کمی تو فزایی

هم در قرآن کریم و هم در نهج البلاغه ی شریف موارد متعددی آمده که ناظر به عالم الغیب و الشهادة بودن حضرت حق است که برای اختصار، به مواردی چند اشاره می شود:

و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لاجبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین.

و کلیدهای [گنجینه های] غیب نزد اوست و هیچ کس جز او آن را نمی داند، و آن چه در خشکی و دریاست می داند و هیچ برگی [از درخت] نمی افتد مگر آن که آن را می داند، و هیچ دانه ای در تاریکی های

[توبرتوی] زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتاب مبینی [مسطور] است.

(سوره ی مبارکه ی انعام، آیه ی شریفه ی ۵۹)

قال یا آدم انبئهم بأسمائهم فلما انبئهم

بأسمائهم قال ألم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون.

فرمود ای آدم آنان را از نام هایشان خبر ده، و چون از نام هایشان خبرشان داد، فرمود آیا به شما نگفتم که من ناپندای آسمان ها و زمین را می دانم و آن چه را آشکار می دارید و آن چه را پنهان می داشتید می دانم.

(سوره ی مبارکه ی بقره، آیه ی شریفه ی ۳۳)

قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء، بیدک الخیر انک علی کل شیء قدير.

بگو خداوند ای فرمانروای هستی! به هر کس که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر کس که خواهی فرمانروایی بازستانی، و تویی که هر کس را که خواهی گرامی داری و هر کس را که خواهی خوار کنی. [سررشته ی] خیر به دست توست، تو بر هر کار توانایی.

(سوره ی مبارکه ی آل عمران، آیه ی شریفه ی ۲۶)

... تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک، انک انت علام الغیوب.

آن چه در ذات من است می دانی و من آن چه در ذات توست نمی دانم، تویی که دانای رازهای نهانی.

(سوره ی مبارکه ی مائده، آیه ی شریفه ی ۱۱۶)

من نکلم سمع نطقه، و من سکت علم سرّه، و من عاش فعلیه رزقه و من مات فالیه منقلب.

هر که سخن گوید سخن او شنود، و هر که خاموش باشد نهان او داند. هر که زنده باشد، روزی اش با اوست و هر که بمیرد، بازگشتش بدوست.

(نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۹، ص ۱۰۲)

کل سر عندک علانیه، و کل غیب عندک شهادة.

هر رازی نزد تو آشکار است، و هر نهانی نزد تو پدیدار.

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۹، ص ۱۰۲-۱۰۳)

قد علم السرائر و خیر الضمائر. له الاحاطة بكل شیء و الغلبة لكل شیء و القوة علی کل شیء...

به رازها داناست و بر درون‌ها بیناست. بر هر چیز احاطه دارد و چیره است، و بر هر چیز تواناست.

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۶، ص ۶۷)

اشاره‌ها و تلمیحات درس

«پرورده‌گویی» زبان فارسی

دوره‌ی پیش‌دانشگاهی:

۱- اگر پای در دامن آری جو کوه

سرت ز آسمان بگذرد در شکوه،

زبان درکش ای مرد بسیار دان

که فردا قلم نیست بر بی‌زبان

یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عندالله ان تقولوا ما لا تفعلون.

ای مؤمنان چرا چیزی می‌گویید که انجام

نمی‌دهید؟ نزد خداوند بس منفور است که

چیزی را بگویید که انجام نمی‌دهید.

(سوره‌ی مبارکه‌ی صف، آیه‌ی شریفه‌ی ۲-۳)

لاتقل ما لا تعلم، بل لاتقل کل ما تعلم، فان الله فرض علی جوارحک یحتج بها علیک یوم القیامة.

مگو آن‌چه نمی‌دانی، بلکه مگو هر چه می‌دانی. چه خدا بر اندام‌های تو چیزهایی واجب کرد و روز ستاخیز بدان اندام‌ها به تو حجت خواهد آورد.

(نهج البلاغه، حکمت ۳۸۲، ص ۴۳۰)

الکلام فی وثاقک مالم تتکلم به، فإذا تکلمت به صرت فی وثاقه، فاخزن لسانک کما تخزن ذهبک و ورقک، فرب کلمة سلبت نعمة و جلبت نقمة.

سخن در بندت دوست تا بر زبانش نرانی و چون گفتی اش تو در بند آئی. پس زبانت را چنان نگهدار که درم و دینار. چه بسا سخنی که نعمتی را ربود و نعمتی را جلب نمود.

(نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۸۱، ص ۴۳۰)

و لاتقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً.

واز آن‌چه به آن علم نداری پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل هر یک در آن کار مسئول است.

(سوره‌ی مبارکه‌ی الاسراء، آیه‌ی شریفه‌ی ۳۶)

یوم تشهد علیهم السننهم و ابدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون.

روزی که زبان و دست و پاهایشان بر آن‌ها به کارهایی که کرده‌اند شهادت دهند.

(سوره‌ی مبارکه‌ی نور، آیه‌ی شریفه‌ی ۲۴)

۲- فراوان سخن باشد آکنده گوش

نصیحت نگیرد مگر در خموش

چو خواهی که گویی نفس بر نفس

نخواهی شنیدن مگر گفت کس

من کثر کلامه کثر خطوه، و من کثر

خطوه قل حیاه، و من قل حیاه قل ورعه،

و من قل ورعه مات قلبه و من مات قلبه دخل

النار.

و هر که پر گفت راه خطا بسیار پویید؛ و آن‌که بسیار خطا کرد شرم او کم؛ و آن‌که شرمش کم پارسایی اش اندک هم؛ و آن‌که پارسایی اش اندک، دلش مرده است؛ و آن‌که دلش مرده است راه به دوزخ برده.

(نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹، ص ۴۲۳)

و المرء احفظ لسره و رب ساع فیما یضره، من اکثر اهجر، و من تفکر ابصر.

و مرد بهتر از هر کس نگهبان راز خویش است و بسا کوشنده که برای زیان کوشد که او را در پیش است. آن‌که پر گوید یاوه سراسر است، و آن‌که بیندیشد بیناست.

(نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱، ص ۳۰۵)

۳- نباید سخن گفت ناساخته

نشاید بریدن نینداخته

ودع القول فیما لاتعرف و الخطاب فیما لم تکلف، و امسک عن طریق اذا خفت ضلالتہ...

در آن‌چه نمی‌دانی سخن را واگذار، و آن‌چه را برعهده نداری بر زبان میار، و راهی را که در آن از گمراهی ترسی مسپار.

(نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱، ص ۲۹۶)

فلا تقولوا بما لاتعرفون، فان اکثر الحق فیما تنكرون.

پس مگویید آن‌چه را نمی‌دانید، که بیش تر حق در چیزی است که منکر آنید.

(نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸۷، ص ۷۰)

۴- تأمل کنان در خطا و صواب

به از راز خایان حاضر جواب

کمال است در نفس انسان، سخن تو خود را به گفتار ناقص مکن

واجعلوا اللسان واحدا، و لیخزن الرجل لسانه، فان هذا اللسان جموح بصاحبه والله

ما اری عبدا یتقی تقوی تنفعه حتی یخزن لسانه و ان لسان المؤمن من وراء قلبه و ان قلب المنافق من وراء لسانه. لان المؤمن اذا اراد

ان یتکلم بکلام تدبره فی نفسه، فان کان خیرا

ان یتکلم بکلام تدبره فی نفسه، فان کان خیرا

ابده و ان كان شرا واره .

و زبان را با دل یکی گردانید . و هریک- از شما- زبان خود را نگاه دارد ، که این زبان به صاحبش قصد سرکشی دارد . به خدا نمی بینم بنده ای را که پرهیزکار بود و پرهیزکاری اش وی را سود دهد ، مگر آن گاه که زبان خویش در کام کشد . همان زبان مرد با ایمان در پس دل اوست- و آن چه گوید در گرو ایمان اوست- و دل منافق از پس زبان اوست- و هر چه بر زبان راند بر او تاوان است- چه مرد با ایمان چون خواهد سخنی بر زبان راند در آن نیک بیندیشد ، اگر نیک است آشکار کند و اگر بد است پنهانش دارد .

(نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۷۶ ، ص ۱۸۳)

تکلموا تعرفوا ، فان المرء مخبوء تحت لسانه .

سخن گوید تا شناخته شوید که آدمی زیر زبانش پنهان است .

(نهج البلاغه ، حکمت ۳۹۲ ، ص ۴۳۲)

المرء مخبوء تحت لسانه .

« آدمی نهفته در زیر زبان خویش است . »

(نهج البلاغه ، حکمت ۱۴۸ ، ص ۳۸۸)

۵- کم آواز هرگز نبینی خجل

جوی مشک بهتر ز یک توده گل

حذر کن ز نادان ده مرده گوی

چو دانا یکی گوی و پرورده گوی

الذین هم فی صلاتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون .

- مؤمنان- همان کسانی که در نماز فروتن اند ، و کسانی که از [کار و سخن] بیهوده روی گردانند .

(سوره ی مبارکه ی مؤمنون ، آیه ی شریفه ی ۳-۲)

و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعمالنا و لكم اعمالکم سلام علیکم لانتغی الجاهلین .

و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی گردانند و گویند اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما . سلام بر شما ، ما با نادانان کاری نداریم .

(سوره ی مبارکه ی قصص ، آیه ی شریفه ی ۵۵)

بکثرة صمت تكون الهیبة ، و بالنصفه یكثر المواصلون...

با خاموش بودن بسیار وقار پدیدار شود و با داد دادن دوستان فراوان گردند...

(نهج البلاغه ، حکمت ۲۲۴ ، ص ۳۹۸)

۶- صد انداختی نیر و هر صد خطاست

اگر هوشمندی یک انداز و راست

فهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن ، و ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم یسبقوا .

مصدق آیت های بلند معنی قرآن اند ، و گنجینه های خدای رحمان اند . اگر سخن گویند جز راست نگویند و اگر خاموش مانند بر آن پیشی نجویند .

مصدق آیت های بلند معنی قرآن اند ، و گنجینه های خدای رحمان اند . اگر سخن گویند جز راست نگویند و اگر خاموش مانند بر آن پیشی نجویند .

(نهج البلاغه ، خطبه ی ۱۵۴ ، ص ۱۵۲)

۷- چرا گوید آن چیز در خُفیه مرد

که گر فاش گردد شود روی زرد

مکن پیش دیوار غیبت بسی

بود کز پشش گوش دارد کسی

و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحیم .

در کار دیگران تجسس نکنید و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکنید آیا هیچ کدام از شما خوش دارد که گوشت برادر مرده اش بخورد که از آن تنفر دارید ، و از

خداوند پروا کنید که بی گمان خداوند توبه پذیر است .

(سوره ی مبارکه ی حجرات ، آیه ی شریفه ی ۱۲)

لا یكون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی ثلاث : فی نكته ، و غیبه و وفاته .

دوست از عهده ی دوستی بر نیاید تا برادر خود را در سه چیز نیاید : هنگامی که به بلا گرفتار شود ، هنگامی که حاضر نبود ، هنگامی که درگذرد .

(نهج البلاغه ، حکمت ۱۳۴ ، ص ۳۸۵)

الغیبه جهد العاجز .

به زشتی یاد کردن مردمان پشت سر آنان ، سلاحی است برای ناتوانان .

(نهج البلاغه ، حکمت ۴۶۱ ، ص ۴۴۲)

و اعلموا ان عبادالله... لا تشوبهم الریبه و لا تسرع فیهم الغیبه .

و بدانید بندگانمانی که نگاه دار علم خدایند... نه در باور خویش بدگمان اند ، و نه بد یکدیگر را گویان .

(نهج البلاغه ، خطبه ی ۲۱۴ ، ص ۲۴۶)

۸- درون دلت شهر بند است راز

نگر تا نبیند در شهر باز

از آن مرد دانا دهان دوخته است

که ببند که شمع از زبان سوخته است

در خصوص رازداری و کتمان اسرار در کلام علوی توصیه های فراوانی شده است که ذیلاً به یک مورد اشاره می شود ، شواهد دیگر را ذیل ردیف ۲ و ۳ ملاحظه کنید .

من کتم سره کانت الخیره بیده .

آن که راز خود را نمان داشت ، اختیار را به دست خویش گذاشت .

(نهج البلاغه ، حکمت ۱۶۲ ، ص ۳۹۱)